



غیرت و معانی آن در شعر حافظ

قسمت اول

از: دکتر اصغر دادبه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بخش اول: معنی لغوی و اصطلاحی غیرت

غیرت (= غیرة: غیرة) مصدر لازم است دارای این معانی: رشک و حسد بردن، مایه رشک و حسد، حمیت یعنی مردانگی و محافظت از آنچه محافظت از آن لازم است.^۱ در اصطلاح، غیرت، احساسی است که دارنده آن نمی‌خواهد که دیگری (= غیر = اغیار) در آنچه او آنرا حق خود می‌داند شرکت داشته باشد، یعنی می‌خواهد که پای «غیر» در میان نباشد. آنچه در پاره‌ای کتب مثل ترجمه رساله قشیریه و نیز در تعریفات جرجانی آمده ناظر بر همین معناست:

- غیرت، کراهیت مشارکت است با غیر.^۲
- الغیره، کراهه شرکه الغیر فی حقه.^۳

غیرت عشق، نفی غیرت

عاشق نیز نسبت به معشوق چنین احساسی دارد. او معشوق را از آن خود و حق مسلم خود می‌داند و با همه وجود می‌خواهد تا «غیر» از میان برخیزد و به هیچ روی پای «غیر» در میان نباشد، یعنی معشوق از آن او باشد و بس، و بدو توجه داشته باشد و بس نیز می‌خواهد تا دیگران هم نظر از معشوق برگیرند و بدو توجه نکنند و تنها یک نظر متوجه معشوق باشد آن هم نظر او، و معشوق تنها از یک سو مورد توجه قرار گیرد، آن هم از سوی خود او، همین و همین. بدین ترتیب «نفی غیرت» و «حذف غیر» - که اساس غیرت است - مفهوم و معنایی است عام که وجوهی مختلف را دربر می‌گیرد. این وجوه را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱) از سوی معشوق: و آن چنان است که عاشق (= مُحِب) می‌خواهد تا معشوق (= محبوب) نظر از «غیر» برگیرد و تنها بدو نظر داشته باشد.

۲) از سوی غیر: چنان است که عاشق می‌خواهد که «غیر» در توجه به محبوب با او انباز نباشد، یعنی خود او به معشوق توجه داشته باشد و بس. نیز عاشق پای را از این هم فراتر می‌نهد و می‌خواهد تا «غیر» از معشوق او بی‌خبر باشد و تنها خود او از محبوب خبر داشته باشد به همین سبب عاشق لب از حدیث عشق فرو می‌بندد تا اغیار از معشوق او بی‌خبر مانند:

حدیث عشق تو با کس همی نیارم گفت
که غیرتم نگذارد که بشنود اغیار^۴

و چنین است که محبوب جهان شدن معشوق که نتیجه شناخته شدن اوست و مورد محبت دیگران (= اغیار) قرار گرفتنش، کشنده عاشق است:

غیرتم کشت که محبوب جهانی، لیکن
روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرده^۵

(۱۳۶/۸)

و به درد می‌نالد که:

به یک نفس که برآمیخت یار با اغیار
بسی نماند که غیرت وجود من بکشد^۶

نیز چنین است که شمع مجلس دیگران (= اغیار) شدن معشوق، سوزنده جان اوست:

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت
که هر صباح و مسا شمع مجلس دگری

(۴۵۲/۵)

تعریفهایی که اهل تصوف و عرفان از غیرت به دست داده‌اند جمله بیانگر همین معانی است:

غیرت از جمله واژه‌هایی است که بارها در شعر و نثر عاشقانه و عارفانه فارسی، از جمله در شعر حافظ، به کار رفته است. این واژه، گاه معنای لغوی، یا معنایی نزدیک به معنای لغوی خود را دارد و گاه به عنوان یک اصطلاح اخلاقی - عرفانی، یا به عنوان یک اصطلاح صرفاً عرفانی به کار گرفته شده است. تبیین معنای لغوی و اصطلاحی این واژه و نیز توجیه و تفسیر معانی گوناگون آن در شعر حافظ موضوعی است که طی دو بخش در این مقاله مورد بحث و بررسی واقع شده است. بخش اول به تفسیر معنای لغوی و اصطلاحی غیرت، و بخش دوم به تفسیر معانی مختلف این واژه در شعر حافظ اختصاص یافته است.

- در مصباح الهدایه چنین می خوانیم:

«از جمله لوازم محبت، حال غیرت است. هیچ محبت نبود الا که غیور باشد، و مراد از غیرت، حمیت محبت است بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب، یا نسبت مشارکتش با او، یا سبب اطلاعش بر او»^۷
- در نقایس الفنون^۸ نیز همین معانی با اندک تفاوتی در عبارت آمده است.

غیرت حق، غیرت خلق

تفسیرها و تعریفهایی که از غیرت خدا نسبت به بنده و غیرت بنده نسبت به خدا در کتب صوفیه آورده شده جمله مبتنی ست بر اصل «نفی غیرت»:

(۱) غیرت خدا نسبت به بنده، خواست خداست مبنی بر نفی غیر او در معبودیت و محبوبیت. بدین معنا که خداوند از بنده می خواهد که تنها او را بندگی کند و تنها بدو مهر بورزد. قشیری بیان می کند که آدم (ع) بدان سبب از بهشت رانده شد که دل بر جاودان در بهشت ماندن (= غیر خدا) نهاد و ابراهیم (ع) بدان سبب مأمور ذبح اسماعیل شد که دل بدو (= به اسماعیل = به غیر خدا) مشغول داشت و «سنت حق با اولیاء خویش آن است که چون به غیر او مشغول شوند یا دل به غیر او مشغول دارند آن برایشان شوریده دارد از غیرت بر دلهای ایشان تا وی را به اخلاص بندگی کنند فارغ از آنچه بدان میل گرفته باشند» و این از آنروست که «خداوند غیور است [= اِنَّ اللّٰهَ غَیُورٌ (حدیث نبوی)] و غیرتش غیر در جهان نگذاشته است و همین امر به نظر عرفا دلیل وحدت هستی ست. به قول فخرالدین عراقی:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت

لاجرم عین جمله اشیا شد^۹

(۲) غیرت بنده نسبت به خدا، همانا نفی غیر حق است به عنوان محبوب (= معشوق). یعنی به قول قشیری - «غیرت بنده حق را آن بود که احوال و انفاس خویش به غیر حق مشغول ندارد». قشیری از قول یک صوفی به نام محمدبن حسان نقل می کند که در کوه لبنان جوانی دلسوخته و صوفی منش را دیده است و از او خواسته است تا پندی دهدش و جواب شنیده است که «حذر کن که او غیور است، دوست ندارد که اندر دل بنده جز از وی چیزی دیگر باشد». بدین نکته نیز توجه کنیم که اگر در عشق خاکی (= مجازی) غیرت از سوی عاشق است نسبت به معشوق، در عشق افلاکی (= حقیقی) غیرت از سوی معشوق است نسبت به عاشق. چنین است که غیرت حق نسبت به بنده - چنانکه گفته آمد - خواست خداست مبنی بر نفی غیر او در معبودیت و غیرت بنده هم نسبت به خدا چیزی نیست جز نفی غیر حق به عنوان محبوب، که روی دیگر سکه غیرت حق است نسبت به خلق.

غیرت، ترکیبی از عواطف

نقطه مشترک تمام سخنان در زمینه غیرت همانا «نفی غیرت» است و مراد از «غیر»، «غیر عاشق» است و «غیر معشوق» که البته دوگانگی و بیگانگی ندارد. «غیر»، مایه «رشک» و «حسد» و موجب «خشم» و «برافروختگی» است. به همین سبب غیرت را به آتش تشبیه می کنند. مقصود از این سخنان آن است که غیرت - به تعبیر روان شناسانه - عاطفه ای است مرکب، یا به تعبیری دقیق تر ترکیبی است از عواطف و احساسها؛ از احساس «نفی غیر»



یا «کراهت مشارکت با غیر»، احساس «رشک و حسد» و احساس «خشم» و «برافروختگی»، و چون پای «غیر» در میان آید از رشک و حسد و خشم و برافروختگی گزیری نیست، یعنی که میان این معانی و غیرت رابطه ای علی برقرار است: حضور «غیر»، علت رشک و حسد است، و رشک و حسد علت خشم و برافروختگی است بدین ترتیب روشن می شود که «خشم» و «برافروختگی» می تواند فرع رشک و حسد و معلولی از معلول های غیرت به شمار آید، که رابطه «خشم» و «غیرت» رابطه خاص و عام است، یعنی که مفهوم «خشم» نیز در «غیرت»، نهفته است، اما مفهوم غیرت، الزاماً در خشم وجود ندارد حتی ممکن است خشم و غیرت در تضاد نیز قرار گیرند، چنانکه در یک بیت خاقانی «غیرت» و «غضب» به عنوان دو معنی مستقل متضاد مطرح شده است:

خدای داند کاین دم که رانده خاقانی

ز روی غیرت دین است، نر سر غضب است^{۱۰}

اینها معانی است که انسان با تأمل در خود می تواند دریابد. گرچه به نظر صوفیان غیرت در انسان پرتوی است از غیرت حق، از آنرو که ماسوی الله چیزی نیست جز تجلی و پرتو الله، و به قول مولانا:

جمله عالم زان غیور آمد که حق
برد در غیرت بر این عالم سبق
او چو جان است و جهان چون کالبد
کالبد از جان پذیرد نیک و بد^۳

اما به هر حال انسان ناگزیر است که مسائل را با خود بسنجد و از خود آغاز کند و در زمینه عشق و غیرت هم گزیری ندارد تا از خود پلی به سوی خدای خود بزند و به آنچه از آن به غیرت حق تعبیر می‌شود - که البته برابر موازین شرعی و فلسفی و کلامی نمی‌توان آنرا عاطفه خواند - راه بزد.

بخش دوم: معانی غیرت در شعر حافظ

اگر غیرت را در مفهوم عاطفه مرکب - که بیانگر معنای عرفانی واژه نیز هست - در یک سو نهیم و معنی‌هایی را که لغت‌نویسان از این واژه به دست داده‌اند در سوی دیگر، بر روی هم با چهار معنی سروکار داریم:

۱. رشک و حسد
۲. مایه رشک و حسد
۳. حمیت
۴. مفهوم ترکیبی (= عاطفه مرکب)

حافظ در شعر خود (بر روی هم در ۲۰ بیت) هر چهار معنی را به کار برده است. از یاد نبریم که بنیاد معنای غیرت یعنی «غیرت» و احساس «نفی غیر» - که از آن سخن گفتیم - همواره به گونه‌ای در تمام معانی حضور دارد، که «غیر» رشک‌برانگیز است و مایه رشک و سبب حمیت و موجب احساس یا عاطفه‌ای که از آن به «کراهیت مشارکت...» تعبیر می‌کنند.

۱. غیرت = حسد و رشک: چهار مورد
در دو بیت «غیرت» به معنی حسد و رشک و در سه بیت تعبیر «غیور» به معنی حسود آمده است:

(۱)
بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به سدش خار پریشان دل کرد (۱۳۴/۱)
وزش باد سبب پریشانی و پرپر شدن گلها می‌شود (= تصویر ظاهری) باد غیرت - که اضافه تشبیهی است - به معنی باد غیرت روزگار، یا باد غیرت حسود چمن است، یعنی روزگار حسود (= غیور)، یا حسود چمن از سر رشک و حسد به پرپر کردن گلها و پریشان‌دل ساختن بلبلان می‌پردازد.

تعبیر «حسود چمن» را حافظ خود در بیتی دیگر چنین آورده است:
یا رب این نوگل خندان که سپردی به منش
می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش

(۲۸۱/۱)
واژه‌ها و تعبیرها در هر دو بیت نمادین (= سمبلیک) است و به تبع معنای «بلبل» و «گل» و «حسود چمن» و... ابیات، معانی مختلف ظاهری و هنری خواهند یافت.

(۲)
ساقی، به جام عدل بله باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

(۱۸۶/۲)
غیرت آوردن به معنی حسد و رشک ورزیدن است و مراد

آنکه بیدادگری و عدم مساوات موجب رشک ورزیدن و خشم گرفتن گدا (= نماد محرومان) و در نتیجه سبب آشفستگی جهان (= سرکشی‌ها و عصیان‌ها) می‌گردد.
این بیت نیز بیتی است نمادین (= سمبلیک) با بار معنایی فلسفی - کلامی^۴ و اجتماعی.

(۳)
پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم
ترسم برادران غیورش قبا کنند

(۱۹۶/۹)
(۴)
عزیز مصر به رغم برادران غیور
ز قمر چاه برآمد به اوج ماه رسید

(۲۴۲/۵)
در هر دو بیت «غیور» به معنی «حسود» و قضا، قضا رشک و حسد برادران یوسف است که محبت پدر را منحصرأ برای خود می‌خواستند و یوسف همان «غیر» یا همان بیگانه‌ای بود که به نظر آنان نه فقط در محبت پدر شریکشان گشته بود که این محبت را به خود اختصاص داده بود.

۲. غیرت = مایه رشک و حسد: سه مورد
در سه بیت آشکارا غیرت در معنی مایه رشک و حسد به کار رفته است:

(۱)
طیره جلوه طوبی قد چون سرو تو شد
غیرت خلد برین ساحت بستان تو باد

(۱۰۸/۴)
... یعنی الهی که ساحت بستان تو مایه رشک بهشت برین باشد.

(۲)
شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی
دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام

(۳۰۹/۳)
... یعنی معشوقی است که در زیبایی مایه رشک ماه شب چهارده است. واژه رشک در مصراع اول مترادف غیرت در مصراع دوم است.

(۳)
چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری
خورد ز غیرت روی تو هر گلی خاری

(۴۴۳/۱)
یعنی تو مایه رشک گلهایی و اگر دامن‌کشان به گلزار آبی گلها از رشک و حسدی که نسبت به روی زیباتر از گل تو می‌ورزند رنج می‌برند (= خار می‌خورند)

۳. غیرت = حمیت: دو مورد
یکی از معانی غیرت، حمیت است. حمیت - که در لغت به معنی مردانگی و مروّت است - اصطلاحی است اخلاقی و آن عبارت است از تلاش در جهت نگهداری دین و محافظت از آنچه نگاهبانی از آن بایسته است. چنانکه شمس‌الدین املی در کتاب نفایس‌الفنون آورده است که حمیت آن است که «در محافظت ملت یا حرمت از چیزهایی که محافظت از آن واجب بود تهاون

حافظ در دو بیت، غیرت را - دقیقاً - در معنی حمیت به کار برده است:

(۱)

ای چنگ فروبرده به خون دل حافظ
فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست

(۶۹/۱۲)

یعنی مگر از حمیت قرآن و خدا نمی‌ترسی که چنگ به خون دل حافظ فرو می‌بری؟!

برای روشن شدن موضوع توجه بدین نکات بایسته است:

الف) حافظ - که نام شعری خواجه شمس‌الدین است - اصطلاحاً به معنی حافظ قرآن است (و نیز به معنی موسیقی‌دان) ^۶ خواجه در بیشتر موارد از این اصطلاح به گونه‌ای ایهام‌آمیز بهره می‌گیرد و مفهوم اصطلاحی آن (= حافظ قرآن) را در خدمت بیان طنز و انتقاد می‌نهد، چنانکه در این بیت:

حافظم در مجلسی دُردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم

(۳۵۲/۸)

در بیت مورد بحث حافظ را در معنی «حافظ قرآن» هم به کار برده تا با «خدا» و «قرآن» و «غیرت (= حمیت)» معنایی خاص را به ذهن القا کند.

ب) حافظان قرآن دارای حرمت‌اند و حق تعالی به حفظ کنندگان سخن خود توجهی خاص مبذول می‌دارد، یعنی که آنان نیز از جمله چیزهایی (= موجوداتی) هستند که محافظت از آنها واجب است (= معنای حمیت)

و بدین ترتیب حافظ با بیانی زندانه معشوق عاشق‌کش را از عاشق‌گشی برحذر می‌دارد و بدو می‌گوید: مگر از غیرت (= حمیت) قرآن و خدا نمی‌ترسی و مگر نمی‌دانی که من حافظ قرآنم و خدا و قرآن حافظ من‌اند؟

اگر بخواهیم بر طبق اصل «نفی غیر» - که بنیاد غیرت است - به موضوع بنگریم در یک سو «حافظ (= حافظ قرآن)» است و در سوی دیگر «قرآن و خدا» و میان آنها رابطه‌ای عاشقانه برقرار است و «غیر» آن ستمگر عاشق‌کش یا حافظ‌کش است که چون پای او در میان آید قرآن و خدا غیرت می‌ورزند تا «غیر» باقی نماند.

(۲)

ضمیر دل نگشایم به کس، مرا آن به

که روزگار غیور است و ناگهان گیرد

این بیت از قصیده‌ای است به مطلع:

سپیده‌دم که صبا بوی لطف جان گیرد

چمن ز لطف هوا نکته بر جنان گیرد

در مدح شاه شیخ ابواسحق اینجو. این قصیده با وصف صبح و توصیف طبیعت (= چمن) آغاز می‌شود و در پی این توصیفها خواجه، پرسشهایی فلسفی طرح می‌کند در زمینه رمز و راز هستی و جلوه‌های آن یعنی: از دمی که وقت صبح در تیره خاکدان می‌گیرد، از راز شکفتن گل سرخ در سحرگاهان، از راز آتشی که در مرغ صبح‌خوان (= بلبل) می‌گیرد و از راز خورشید. همچنین با لحنی دردآلود و شکوه‌آمیز خود را به عنوان نمونه مردم آزاده‌ای مطرح می‌کند که «فلک در قصد دل» آنهاست و سپهر به صد غم و

حسرت آنان را چو نقطه پرگار در میان می‌گیرد، یعنی که پرسشی حیرت‌انگیز و دردآلود مطرح می‌کند در باب سرنوشت مردم آزاده:

... من اندر آن که دم کیست این مبارک دم

که وقت صبح درین تیره خاکدان گیرد؟!

چه حالتست که گل در سحر نماید روی

چه آتش است که در مرغ صبح‌خوان گیرد؟!

چه پرتو است که نور چراغ صبح دهد

چه شعله است که در شمع آسمان گیرد؟!

چرا به صد غم و حسرت سپهر دایره شکل

مرا چو نقطه پرگار در میان گیرد؟!

آنگاه در پی این پرسشهای رازآمیز و با تأکید ویژه بر آخرین پرسش می‌گوید: ضمیر دل نگشایم به کس... یعنی که: «راز دل خود را به کسی نمی‌گویم و این رازداری به صلاح من است، چرا که «روزگار غیور است» و به ناگاه، افشاگر راز را فرو می‌گیرد و کفر می‌دهد. توجه کردن به نکاتی چند روشنگر معناست:

الف) روزگار غیور است، یعنی با حمیت است و حمیت - چنانکه گفته آمد - نگاهبانی از چیزهایی است که حفظ آنها بایسته است.

ب) راز، از جمله چیزهایی است که حفظ آنها ضروری است و این اصل رازداری، یا حفظ اسرار، هم از اصول مهم سیر و سلوک عرفانی است، هم از اصول مهم مبارزات اجتماعی (ج) افشای راز (= گشودن ضمیردل) کفر و عقوبت در پی دارد و افشاگر راز ممکن است سر خود را به باد دهد:

گفت: آن یار کرو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد (۱۴۲/۸)

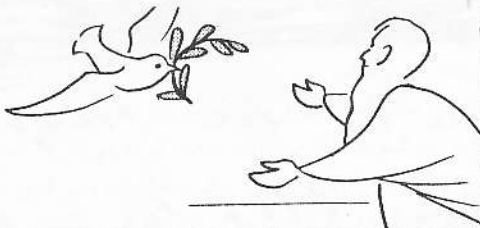
و چنین است که «گشودن رازدل (= افشاکردن راز)» موجب می‌شود تا «روزگار غیور (= با حمیت)» گشاینده راز را فروگیرد و کفر دهد.

حافظ جای جای در شعر خود بر بنیاد یک پندار هنرمندانه، شمع را افشاگر راز می‌خواند و به شیوای شاعرانه بیان می‌دارد که به کفر این گناه آتش در زبان شمع (= زبانه) می‌گیرد و زبان شمع بند می‌آید (= حسن تعلیل):

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سز دلش در زبان گرفت (۸۷/۲)

ا را مه‌دارد



گلچرخ هر کتاب یا نشریه را که دو مجلد از آن به دفتر ماهنامه برسد؛ بی‌درنگ معرفی خواهد کرد.

